

نشریه علمی - پژوهشی
پژوهشنامه ادبیات تعلیمی
سال چهارم، شماره چهاردهم، تابستان ۱۳۹۱، ص ۷۰-۲۳

شگفت آفرینی‌های صائب از صفات کودکان در تصویرسازیهای اخلاقی و عرفانی

دکتر وحید سبزیان پور* - نسرين عزيزي**

چکیده:

صائب تبریزی از ستارگان پرفروغ آسمان ادب فارسی است که با نازک‌خیالی، پیوندهای شاعرانه‌ای بین حوادث و امور ایجاد می‌کند تا با تشبیه معقول به محسوس، از بدیهیات و امور واضح، پنجره‌ای به دنیای مفاهیم دیرپاب بگشاید. حالات کودکان در این مشابه‌سازیها، نقش قابل توجهی دارد به گونه‌ای که صفات و حالات آنها چون بازی، خاکبازی، ورق زدن کتاب، سنگ انداختن به درخت میوه، دویدن، گریه، میل به آغوش مادر، غفلت، قناعت، دندان در آوردن و... از نمونه‌هایی است که به ترتیب برای تصویرسازی از مشغله‌های زندگی، غفلت و نادانی، آزار و اذیت خردمندان، شکایت، عشق و محبت، عبادت ظاهری و بی مغز و... به کار برده است. بی شک این تصاویر بدیع و شگفت که گاه تشخیص رشته‌های پیوند طلایی آنها دشوار می‌نماید، نیازمند

* دانشیار زبان و ادبیات عرب دانشگاه رازی v.sabzianpour@razi.ac.ir

** کارشناس زبان و ادبیات عرب دانشگاه رازی nazizi56@yahoo.com

تاریخ پذیرش ۹۱/۱/۳۱

تاریخ وصول ۹۰/۱۰/۲۹

شرح و تحلیل است. در این مقاله بیش از بیست تمثیل از صائب را مورد تأمل و تحلیل قرار داده‌ایم، تا نشان دهیم که این شاعر چگونه از حالات و ویژگیهای کودکان برای تبیین حقایق زشت و زیبا که عمدتاً نقش تربیتی و اخلاقی دارند، استفاده کرده است.

واژه‌های کلیدی:

صائب تبریزی، کودک و نوجوان، تشبیه تمثیل.

مقدمه:

صائب یکی از شاعران بلندپایهٔ قرن یازدهم است که اشعارش را در لباس مضمون و تمثیل به قدری زیبا پرورانده که هیچ‌کس - دست کم از میان هم‌عصران خود- یارای مقابله با او را نداشته است. آهنگ شعرهایش در ورق ورق دیوانش، با یک اندیشهٔ تخیلی و ترکیبات و استعارات شگرف، طنین می‌اندازد به گونه‌ای که بنا به گفتهٔ ادوارد براون «بهترین ابیات و زبده‌ترین اشعار پر معنای فارسی را گلچین می‌کردم و در بیاض خویش مثبت می‌نمودم، هنگامی که در صدد برآمدن گویندگان آنها را نیز پیابم مشاهده نمودم که اکثر و اغلبشان از آثار صائب تبریزی است». (نقل از صائب، بی تا (مقدمه عباسی): ۵)

صائب شاعری است عارف و ارادتمند مولوی و حافظ. شعر او آینهٔ تمام‌نمای حالات روحی و عواطف گوناگون بشری است. اندیشهٔ پویای وی هر مضمونی را که به تصور درآید، لباس نظم پوشانده و بسیاری از ابیات نغزش مثل سائر شده است. (قهرمان، ۱۳۷۳: ۱۰)

سیک هندی

از اواخر قرن یازدهم همگام با دگرگونیهای سیاسی و اجتماعی و تمرکز قدرت سیاسی (در اصفهان)، در شعر نیز دگرگونیهایی صورت گرفت. این دگرگونی در شعر کسانی

چون نظیری نیشابوری (۱۰۲۱هـ.ق)، ظهوری ترشیزی (۱۰۲۵هـ.ق)، طالب آملی (۱۰۳۶هـ.ق) و پیش از آنان در شعر عرفی شیرازی ظهور یافت و در شعر کلیم کاشانی و صائب به اوج خود رسید، چنانکه مجموع ویژگیهای این دگرگونی، طرزی تازه و خاص به شمار رفت و سبک هندی نام گرفت، در حالی که آفرینندگان این شیوه جدید همگی از ایران برخاسته و در این سرزمین پرورش یافته بودند و از شعر شاعران ایرانی اثر پذیرفته بودند. (انوری، ۱۳۶۸: ۲۲ و ۲۳)

یک نگاه به اشعار نمایندگان سبک هندی نشان می‌دهد که نگرش و طرز تفکر آنها از هرگونه محدودیت و تعصب و خشک‌مغزی به دور است و وسعت نظری غریب و نگرشی همه‌جانبه در آنها موج می‌زند. (آقا محمدی، ۱۳۸۸: ۱۱۰)

ویژگیهای سبک هندی:

ایجاز، باریک‌اندیشی، مضمون‌یابی، خیال‌پردازی، تصویرآفرینی و سادگی لفظ از ویژگی‌های مهم این سبک می‌باشد. (انوری، ۱۳۶۸: ۲۳)

در سبک خراسانی و عراقی، نمونه‌های فراوانی از تمثیل دیده می‌شود، اما در شعر دوره صفویه به بالاترین حد کاربرد این نوع از خیال می‌رسیم. بسامد کاربرد تمثیل به گونه‌ای است که عنوان یکی از مهمترین شاخصه‌های سبکی این عصر محسوب می‌شود. طبیعی است که این صورت خیال در شعر تمامی شعرای این عهد به شکل یکسان کاربرد ندارد؛ برخی مثل صائب آن را مرکز و اصلی‌ترین عنصر خیال خود ساخته‌اند. (حسن پور، ۱۳۸۴: ۷۱ و ۷۲) بنا به گفته خانلری هنر مخصوص صائب... تمثیل است؛ یعنی مفهومی عام و کلی در مصراع‌ی بیان شود و در مصراع دیگر، برای تأیید و یا توجیه و یا تعلیل آن، مثالی از امور محسوس یا مقبول عام بیاید. (قهرمان، ۱۳۷۳: ۹ و ۱۰)

انوری معتقد است که صائب، تمثیل یا معادله‌سازی و حسن تعلیل را به راهی تازه

انداخت و شعر را با اخلاق و عرفان و زندگی پیوندی نو داد. (انوری، ۱۳۶۸: ۲۳)

اگر کسی با سبک هندی آشنا نباشد در اسلوب معادله که در منابع کلاسیک بدان تمثیل می‌گویند، ممکن است تصور کند که دو مصرع یک بیت به هم ربطی ندارند، در حالی که آن دو مصرع نه تنها به هم ربط دارند که یگانگی و هویتی کامل‌تر پدید می‌آورند. (نک: شفیع، ۱۳۷۸: ۳۸) در این سبک، تشبیهی که به تفصیل به بیان آمده باشد و ادات تشبیه و جزئیات آن ذکر شده باشد، در شعر یافت نمی‌شود؛ وجه شبه نیز ذکر نمی‌شود و چیزی نزدیک به تشبیه در آن نمی‌توان یافت. از این رو استعاره در دل استعاره پدید می‌آید که به ابهام می‌انجامد. (همان)

مشهور است که شاه میداس یونانی دست به هر چه می‌زد طلا می‌شد، درباره شاعر شیلیایی «پابلو نرودا» گفته‌اند همه چیز را به شعر مبدل می‌کرد، (نک: انوری، ۱۳۷۰: ۲۵) ابوالعاهیه شاعر عرب نیز قادر بود هر سخنی را به شعر تبدیل کند، اما هنر صائب از لونی دیگر است؛ زیرا او با همه موجودات سخن می‌گوید و حرف آنها را می‌شنود، همانگونه که مولانا همه چیز را در حال سخن می‌دید:

«جمله ذرات عالم در نهان / با تو می‌گویند روزان و شبان / ما سمیعیم و بصیریم و هُشیم / با شما نامحرمان ما خامشیم».

صائب از کنار طبیعت به راحتی و آسانی نمی‌گذرد، بلکه می‌ایستد و از آن الهام می‌گیرد، چیزهایی که دیگران بارها و بارها در روز بی توجه از کنار آن عبور می‌کنند «وَكَايْنِ مِنْ آيَةِ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّنَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ؛ یوسف، ۱۰۵» برای صائب پیام دارد، سنگ و چوب و آهن، جاندار و بی جان زمین و آسمان، ریز و درشت، همه و همه با آدمی سخن می‌گویند ولی این آدمی است که نامحرم است و گوش شنیدن و چشم دیدن آنها را ندارد:

صد رنگ سخن در لب هر برگ گلی هست فریاد که گوش تو گران است در این باغ

(صائب، ۱۳۸۷، ج ۵: ۲۴۸۳)

صائب از ذره ذره کائنات صدا می‌شنود:

آرام نیست قافلهٔ ممکنات را / از ذره ذره بانگ در می‌توان شنید

(همان، ج ۴: ۲۰۸)

سهراب هم چنین احساسی نسبت به هستی دارد: «باد و گلبرگ و درخت / هیچ کس نیست ولی / کاین همه قافیه را / از زمین جمع کند.» (نک: انوری، ۱۳۷۰: ۲۵)

معادلات صائب دو کفه دارد: عینی و ذهنی، یک طرف مشهودات و ملموساتی است که جنبهٔ عمومی دارد، همه می‌بینند و احساس می‌کنند، این کفه به تنهایی پیامی ندارد؛ ولی نقش مؤثری در مقصود شاعر دارد؛ کفهٔ دیگر، پیامی اخلاقی و یا فلسفی دارد که هدف اصلی شاعر است، هنر شاعر در این است که بین آنچه همه می‌بینند و قبول دارند، با موضوعاتی انتزاعی که درک و بیان آن نیازمند باریک‌بینی و نکته‌سنجی است چنان رابطه‌ای برقرار می‌کند که خواننده، موضوع دشوار فلسفی و یا اخلاقی را احساس می‌کند و آن را می‌پذیرد. این چیزی است که شاعر خود به آن واقف است:

از زبان خامهٔ من لفظ‌های آشنا / در لباس معنی بیگانه می‌آید برون

(صائب، ۱۳۸۷: ۶/۲۹۸۶)

«صائب متوجه این نکته شده بود که پس از سعدی و حافظ، شعر و ادب فارسی رو به افسردگی گذاشته بود. شیوه‌ای که از رودکی شروع شده بود و شعرای بزرگ آن را به کمال رسانده بودند دیگر نمی‌شد چیزی بدان افزود:

گرفته بود جهان را فسرده‌گی صائب / دماغ خشک جهان تر شد از ترانهٔ من»

(خسروان، ۱۳۷۸: ۱۷۵)

این نکته نیز بایسته تأمل است که صائب در جستجوی این روابط پنهان، گاه دچار تکلف می‌شود و چنان راههای ناهموار و پر پیچ و خمی می‌رود که خواننده را خسته کرده، احساس لذت و رضایت را از او می‌گیرد. به همین سبب است که شعر صائب را مخالفان و منتقدانی چند است (نک: شعار و...، ۱۳۷۰: ۶۴-۶۷)

صائب و تصویرسازی از حالات و صفات کودک

دنیای کودک، دنیایی متفاوت، متنوع و عجیب است. بسیاری از صفات نیک کودکان چون پاکی، سادگی، صداقت، قناعت و... خوب و پسندیده است و برخی ویژگی‌های ناپسند نیز چون لجاجت، بخل، زیاده خواهی و... در آنها دیده می‌شود که عیب محسوب نمی‌شود؛ زیرا لازمه دوران کودکی همین ویژگی‌هاست و به اصطلاح حرجی بر آنها نیست. همین صفات نیک و بد برای شاعری نکته‌سنج و باریک بین، چون صائب، دستمایه گرانمایی برای ترسیم و بزرگ‌نمایی عادات و اخلاق نیک و بد در بزرگسالان است.

صائب با ایجاد معادله‌هایی در قالب تشبیه تمثیل، حالات کودکان را در یک کفه معادله قرار می‌دهد تا معیاری باشد برای یک پیام اخلاقی یا تربیتی و بعضاً فلسفی. مثلاً خاکبازی یا ورق زدن بیهوده کتاب را که از عادات کودکان است در یک کفه قرار می‌دهد، سرگرمی‌های بزرگسالان، چون خانه‌آرایی و وقت‌گذرانی برای امور بی ارزش را، در کفه دیگر ترازو قرار می‌دهد. خواننده که در منظومه فکر خود رفتار کودکان را نادرست و بیهوده می‌پندارد، با تصور این نمونه‌های محسوس پی به زشتی و یا زیبایی رفتار خود می‌برد؛ برای نمونه نقش‌های رنگارنگ و پر جاذبه زندگی مثل زیبایی یوسف را که موجب دردسر و گرفتاری و زندان او شد، با نقش‌های ساده کودکان مقایسه می‌کند و به مخاطب این پیام را می‌دهد که آرامش و اطمینان در سادگی است و جلوه‌گری و زرق و برق زندگی، موجب رنج و زحمت است.

در این مقاله از میان ده‌ها مضمون، با محوریت حالات و صفات کودکان، بالغ بر بیست مورد را انتخاب کرده‌ایم که شاعر با هدف اخلاقی، عرفانی و یا فلسفی آنها را در خدمت خود گرفته است.

در این کنکاش، ۲۳ عنوان اصلی داریم که نشانه حالات و صفات کودکان است، در

زیر هر صفت، عنوان فرعی دیگری آمده که نشان دهنده هدف شاعر از طرح این صفت کودکان است مثلاً در زیر عنوان کودک و بازی «غفلت» قرار گرفته و این به بدان معناست که شاعر با استفاده از علاقه کودکان به بازی، هشدار می‌دهد که باید از غفلت و نادانی پرهیز کرد:

۱- کودک و بازی

بارزترین صفت کودکان میل به بازی است به گونه‌ای که گفته‌اند: «بچه روده‌اش در می‌آید با آن بازی می‌کند» (نک: سبزیان پور، ۱۳۹۰، سیمای...: ۲۲). بازی‌های کودکان در گذشته بیشتر خاکبازی، خانه‌سازی، بازی با مهره و گردو بوده است. ذهن وقاد و باریک‌بین صائب از این حالات کودکان معادله‌هایی ساخته که موجب شگفتی است. رفتارهای ناهنجار و بی‌منطق، لجاجت، خردنگری، سرگرمی‌های مضحک، حرص به مال و ثروت، عبادت خشک و بی‌مغز، آسیب‌هایی که مردمان در نتیجه رفتار نادرست می‌بینند، همه و همه از موضوعاتی هستند که بزرگ‌سالان کم و بیش گرفتار آن هستند، صائب این حالات را با صفات کودکان مقایسه می‌کند تا زشتی و ناهنجاری آنها را درشت‌نمایی کند؛ تسبیح زاهدان ریایی را مهره‌بازی کودکان، سیلی‌های روزگار بر صورت آدمی را چون برخورد کودک نوپا و بی‌تجربه با در و دیوار می‌داند، حوادث روزگار را به سیبی مانند می‌کند که در دست کودکی بی‌هدف به آسمان پرتاب می‌شود تا بی‌ارزشی و ناپایداری دنیا را چون آینه‌ای در مقابل مخاطب قرار دهد.

۱-۱- غفلت آدمی

نه همین خون می‌خورد خاک از دل بی‌تاب ما

چرخ هم خونین جگر از طفل بازیگوش ماست^۱

(صائب، ۱۳۸۷: ۴۸۳/۲)

دور فلکی یکسره بر منهج حق است، هرکس به کاری و وظیفه‌ای مشغول است. هیچ موجودی عبث آفریده نشده: «قطره‌ای کز جویباری می‌رود، از پی انجام کاری می‌رود». در این میان انسان، تعهد بیشتری نسبت به نظام خلقت دارد زیرا قرعه فال به نام او افتاده است و همگام و همراه با دیگر موجودات می‌گوید: «رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا؛ آل عمران، ۱۹۱». حال، کسانی که در این نظام هماهنگ، سرگردان و حیرانند، نه تنها دل خاک و زمین را خون می‌کنند بلکه چون طفلی بازیگوش (ظَلُومًا جَهُولًا) به جای احساس مسئولیت و وظیفه، چون قامتی ناساز و بی‌اندام، در نظامی هماهنگ، با حرکت مخالف خود، آسمان^۲ را که زمانی رقیب آدم بوده، دلخون و آزرده می‌کنند^۳ زیرا آسمان توقع سبکساری و رفتارهای کودکانه از آدمی ندارد.

۲-۱- زهد دروغین

چو طفل مهد مکن دل به مهره بازی خوش که هیچ سبحه ترا چون نفس شمردن نیست
(صائب، ۱۳۸۷: ۸۸۹/۲)

دینداری ظاهری و بی‌مغز و خالی از حقیقت، گاه در غالب ذکر با تسبیح: «سبحه در دست، توبه بر لب، دل پر از شوق گناه» خودنمایی می‌کند. صائب، حال این افراد را به کودکی مانند می‌کند که با مهره، بازی می‌کند، حال آنکه اگر بخواهد ذکر حق کند، بهتر است دانه‌های نفس خود را بشمارد زیرا «بر هر نفس دو شکر واجب، چون فرو رود ممدّ حیات و چون برآید مفرّج ذات» است تا شکر و سپاس حضرت حق مانند نفس از عمق وجودش خارج شود نه چون مهره‌ای به صورت عادت در دست باشد و جان و روح از آن بی‌خبر. آدمی باید بداند که هر لحظه با هر نفس، به مرگ نزدیک‌تر می‌شود که «نَفْسُ الْمَرَّةِ خَطَاةٌ إِلَيَّ أَجَلُهُ؛ نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۷۴»: «نفس‌های آدمی گامی به سوی مرگ اوست».

۳-۱- غفلت از یاد خدا

تنگنای خاک^۴ بر ما زندگی را تلخ ساخت طفل بازی بر کنار بام توانست کرد

(صائب، ۱۳۸۷: ۱۱۵۸/۳)

آدمی برای اقامت در دنیا آفریده نشده است، «فَإِنَّ الدُّنْيَا لَمْ تَخْلُقْ لَكُمْ دَارَ مَقَامٍ؛ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ، خُطْبَةُ ۱۳۳» روزگار به کسی ضمانت نداده است؛ زیرا «با نسیمی دفتر ایام بر هم می‌خورد» و زندگی مانند بچه‌ای که بر لب بام بازی می‌کند، همواره قرین خطر است، اگرچه لحظاتی توأم با شادی و لذت است، اما در هیچ لحظه‌ای نمی‌توان احتمال سقوط و «ورق گردانی روزگار» را نادیده گرفت: «اجل سنگ است و آدم مثل شیشه».

مرا در منزل جانان چه جای عیش چون هر دم جرس فریاد می‌دارد که برنیدید محلها

(حافظ، ۱۳۸۲: ۱)

وَأَعْلَمُ بِأَنَّ سِهَامَ الْمَوْتِ نَافِذَةً / فِي كُلِّ مُدْرَعٍ مِنَّا وَمُتَرِّسٍ (نَهْجِ الْبَلَاغَةِ، ۲۰۰۸: ۹۲)

ترجمه: بدان که تیر مرگ در وجود هر زره‌پوش و سپر به دستی نفوذ می‌کند.

۴-۱- بی‌ارزشی و ناپایداری دنیا

چرخ، سیی است که طفلی به هوا افکنده است در مقامی که عروج نظر مردان است

(صائب، ۱۳۸۷: ۷۴۰/۲)

مردان خدا چنان مجذوب حضرت حق شده و از شراب عرفانی سیراب گشته‌اند که دل‌بستگی به دنیا ندارند، آنها که مشمول «لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَيَّ مَا فَاتَكُمُ؛ حَدِيد، ۲۳» و «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ... لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ؛ يُونُس، ۶۲» هستند، دنیا و بازی روزگار را چون سیبی می‌بینند که از دست طفلی به هوا پرتاب شده، لازمه چنین نگرشی این است که همه این دگرگونی‌ها چون بازی کودکان، گذرا و بی‌ارزش است «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ؛ عَنكَبُوت، ۶۴» و دیگر اینکه «در همیشه به یک پاشنه نمی‌چرخد» و تا این سبب به زمین رسد، دگرگونیها خواهد داشت؛^۵ پس باید با نگاهی به حوادث

بزرگ تاریخ که همگی محو و نابود شده‌اند، به مشغله‌های روزگار اهمیت نداد و امیدوار بود. «وَالدُّنْيَا دَارٌ مِّنِي لَهَا الْفَنَاءُ؛ نَهَجُ الْبَلَاغَةِ، خُطْبَةٌ ۴۵: دُنْيَا خَانَةُ آرزویی است که در معرض فناست».

۱-۵- پیری و حرص به دنیا

ابجد عشق مجاز از نونبازان خوشناماست پیر گشتی واگذار این بازی طفلانه را
(صائب، ۱۳۸۷: ۱۱۵/۱)

صائب در این بیت، عشق‌های مجازی و دنیایی را از نوع بازی‌های کودکان می‌داند و به پیران توصیه می‌کند از دلدادگی که کار جوانان است، دوری کنند: «پیری و شاهدپرستی ناخوش است».

چون پیر شدی حافظ از میکده بیرون شو رندی و طربناکی در عهد شباب اولی
(حافظ، ۱۳۸۲: ۱)

چون پیر شدی ز کودکی دست بدار بازی و ظرافت به جوانان گذار
(سعدی، گلستان: ۱۳۶۸، ۴۲۳)

شاعر در بیت دیگری رفتار برخی پیران را با مهره‌بازی کودکان مقایسه می‌کند: ریخت دندان و هوای می و پیمانہ بجاست مهره برچیده شد و بازی طفلانه بجاست
(صائب، ۱۳۸۷: ۷۰۳/۲)

در احادیث منسوب به پیامبر اسلام آمده است:

«يَهْرُمُ ابْنَ آدَمَ وَيَشِيبُ مِنْهُ اثْنَانِ: الْحَرِصُ عَلَى الْمَالِ وَالْحَرِصُ عَلَى الْعَمْرِ»: آدمی پیر می‌شود و دو چیز در او جوان می‌شود: حرص بر مال و حرص بر عمر. (ترمذی، بی‌تا، ج ۴: ۶۳۶)

آنچه جای تأمل دارد، این است که مهره‌بازی برای کودک، کاری بیهوده و سرگرمی است، بیهوده‌تر از آن زمانی است که همه مهره‌ها را بردارند و کودک در خیال خود با آنها بازی کند؛ صائب رفتار چنین کودکی را برای ترسیم زشتی اعمال پیری به کار گرفته که

دندان ندارد، ضعیف و ناتوان شده اما همچنان در پی هوس‌های جوانی است.

«شَرُّ كَهْلِكُمْ مَنْ تَشَبَهَ بِشِبَابِكُمْ، منسوب به پیامبر اکرم (ص): بدترین پیران شما کسانی هستند که خود را شبیه جوانان می‌کنند». (بیهقی، ۱۴۲۳، ج ۱۰: ۲۲۷)

هوس پختن از کودک ناتمام چنان زشت نماید که از پیر خام
(سعدی، بوستان: ۱۳۶۸، ۱۸۲)

۶-۱- تزکیه نفس

توان به خانه‌خرایی زگنج شد معمور ترا مدار چو طفلان به خانه ساختن است
(صائب، ۱۳۸۷: ۸۴۹/۲)

شاعر در مصراع اول، بی‌نیازی و عزت آدمی را در خراب کردن خانهٔ نفس می‌داند: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا؛ الشمس، ۹» و «هم خانه را ویرانه کن و هم خویش را بیگانه کن / وآنکه بیا با عاشقان همخانه شو همخانه شو»؛ زیرا در خرابه‌های خانهٔ نفس است که می‌توان به گنج دست یافت- اما آنهایی که به جای تزکیهٔ نفس و گام نهادن در مسیر رشد و کمال، هدف خود را ساختن خانهٔ دنیا قرار می‌دهند، چون کودکانی هستند که بیهوده و بی هدف خانه‌ای می‌سازند و رها می‌کنند:

هر که آمد عمارتی نو ساخت رفت و منزل به دیگری پرداخت
(سعدی، گلستان: ۱۳۶۸، ۲۰)

۷-۱- خطر سخن

صائب شود آن کس که نسنجیده سخن‌ساز طفلی است که بازیگه او بر لب بام است
(صائب، ۱۳۸۷: ۱۰۴۶/۲)

انسانهایی که نسنجیده سخن می‌گویند همانند کودکانی هستند که با بی احتیاطی بر لب بام بازی می‌کنند.

در بیت زیر خطر زبان را با شیوه‌ای هنری بیان می‌کند:

هر که را تیغ زبان نیست بفرمان صائب عاقبت کشته شمشیر زبان می گردد
(صائب، ۱۳۸۷: ۲۰۴/۱)

۸-۱- ستم به مردم

چه داند آن ستمگر قدر دل‌های پریشان را که سازد طفل بازیگوش کاغذ باد قرآن را
(همان، ۱۵۹۱/۴)

صائب، ارزش دل‌های شکسته و مظلوم را با برگ‌های قرآن کریم مقایسه کرده است. ستمگرانی که دل‌های بندگان خدا را می‌شکنند، چون بچه‌های نادانی هستند که با ورق‌های کتاب خدا، موشک درست می‌کنند. به نظر می‌رسد شاعر این تشبیه را از احادیثی اقتباس کرده که بندگان خدا را اطفال و عیال خدا دانسته اند.^۶

۹-۱- دل کندن از دنیا

برون رو از فلک تا دامن مطلب به دست آری چو طفلان چند سازی مرکب خود طرف دامان را
(همان، ۲۰۳/۱)

در تفسیر این دستور خداوند «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ؛ طه، ۱۲» آمده است: این کفش کنایه از حب دنیا و یا عشق به همسر است که خداوند به موسی (ع) می‌فرماید: برای رسیدن به ملکوت باید وابستگی‌ها را رها کنی؛ (نک: رازی، ۱۴۰۸، ج ۱۳: ۱۳۳) صائب می‌گوید: لازمه وصال حق، بیرون رفتن از زمین و عبور از آسمان است، تو که چون کودکان لباس خود را مرکب قرار داده‌ای، چگونه می‌توانی این راه سخت و طولانی را طی کنی.

۲- کودک و خاکبازی

چنانکه اشاره شد خاکبازی از بازی‌های مورد علاقه کودکان بوده است، شاعر وابستگی آدمی به دنیا، پرداختن به نیازهای جسمانی و رفتارهای نسنجیده را به خاکبازی کودکان مانند کرده است:

۱-۲- جایگاه والای انسان

ما چو طفلان تن به شغل خاکبازی داده‌ایم
ورنه گوی آسمانها در خم چوگان ماست
(صائب، ۱۳۸۷: ۴۸۴/۲)

این بیت یادآور این سخن منسوب به علی (ع) است:

انزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر
(علی (ع)، ۲۰۰۸: ۷۲)

آیا گمان می‌کنی که جرمی کوچک و بی ارزش هستی در حالی که دنیایی بزرگتر در درون توست.

انسانی که کنگره عرش جایگاه اوست و در میدان هستی، بازیگری است که آسمان با همه عظمت، چون گوی چوگان در دست اوست، گاه در کنج محنت‌آباد زندگی اسیر می‌شود، از اوج به حضيض می‌افتد، تن به ذلت و خواری می‌دهد و به جای سیر در آسمان، اسیر پستی‌ها می‌شود و از دریا به نم و از هستی به عدم راضی می‌شود. صائب حال این افراد را که کمترین مقام آنها حاکمیت بر آسمان است، به اطفالی تشبیه می‌کند که به جای حکمرانی بر افلاک چون کودکان، تن به خاکبازی دنیا داده‌اند. شاعر با مقایسه این خاکبازی کودکان، با مقام عالی انسانی، تضادی به وجود آورده که خواننده را سخت به تأمل وا می‌دارد.

۲-۲- غفلت از روح و روان

نیستی طفل اینقدر بر خاک غلطیدن چرا؟
گل به روی آفتاب روح مالیدن چرا
(صائب، ۱۳۸۷: ۲۵/۱)

شاعر از کنایه خورشید به گل اندودن، در معنای کار محال استفاده کرده تا نشان دهد آدمی هرچند به نیازهای جسمانی بپردازد، هرگز نمی‌تواند احتیاجات معنوی و عاطفی خود را نادیده بگیرد زیرا نادیده گرفتن روح، مانند گل اندودن به خورشید، محال و غیر

ممکن است. شاعر بین طفل، خاک، غلطیدن^۷ گل و مالیدن تناسب ایجاد کرده و با تشبیه روح به آفتاب، اهمیت و ارزش آن را نشان داده و با اشاره به فاصله خاک تا خورشید، تفاوت انسانهای صالح از ناصالح را، از زمین تا آسمان نشان داده است.

۲-۳- عاقلان و رنج و عذاب

ز خاکبازی اطفال می‌توان دریافت که عیش روی زمین در مقام بیخبری است (صائب، ۱۳۸۷: ۸۶۹/۲)

مشیت الهی بر این قرار گرفته که عاقلان و دانایان در جهان هستی دچار رنج و درد باشند: «تو اهل فضلی و دانش همین گناهت بس» در عوض غافلان در عالم بی‌خبری خود، فارغ و آسوده از هر فکر و خیال، در آرامش به سر می‌برند.

«عاقل مباش تا غم دیوانگان خوری / دیوانه باش تا غم تو عاقلان خورند» این حقیقتی تلخ است که: «عالم بی‌خبری طرفه جهانی بودست» و «همیشه خون جگر، قوت مردم داناست». صائب معتقد است هر کس مانند بچه‌ها مشغول بازی است و در عالم بیخبری به سر می‌برد، آسوده و راحت است. در اشعار منسوب به علی (ع) آمده است:

كَمْ عَاجِزٍ فِي النَّاسِ يُؤْتِي رِزْقَهُ
رَغَدًا وَيُحْرِمُ كَيْسًا وَيَخَيِّبُ
(علی (ع)، ۲۰۰۸: ۴۶)

چه بسیارند افراد ناتوانی که رزق آنها به وفور داده می‌شود و فرد زیرک، محروم و ناامید می‌شود.

۲-۴- سیلی روزگار

تا ذوق خاکبازی طفلانه یافتم دیوار و در به تربیت من ادیب شد (صائب، ۱۳۸۷: ۱۹۷۳/۴)

کسانی که در زندگی به کارهای بچه‌گانه می‌پردازند و معیاری عقلانی و منطقی برای کارهای خود ندارند، همواره از دست روزگار سیلی خورده و به بن بست می‌رسند و

پشیمان و نادام می‌گردند و هر لحظه مانند کودکی نوپا که به در و دیوار می‌خورد، از ضربه‌های روزگار پندی و عبرتی می‌گیرند، گویی که از کثرت عبرت و پشیمانی، در و دیوار زندگی مربی او شده، او را گوشمالی می‌دهند. هرکس که پدر و مادرش او را ادب نکنند روزگار ادبش خواهد کرد:

«الدَّهْرُ أَدْبَنِي وَالْيَأْسُ أُغْنَانِي وَ الْقَوْتُ أَقْنَعَنِي وَ الصَّبْرُ رَبَّانِي»

(علی (ع)، ۲۰۰۸: ۱۵۱)

ترجمه: روزگار ادبم کرد، ناامیدی بی‌نیازم و خوراکم قانعم کرد و صبر پرورشم داد. پیام شاعر این است که اگر می‌خواهی سیلی روزگار را نخوری از کارهای بچگانه خودداری کن.

۲-۵- عبرت نگرفتن از روزگار

دست فلک^۱ کبود شد از گوشمال و ما

مشغول خاکبازی طفلانه خودیم
(صائب، ۱۳۸۷: ۲۸۴۷/۵)

آنها که مانند بچه‌ها در پی تأمین احساسات و غرایز آنی خود هستند، همواره دچار یأس و حرمان می‌شوند و روزگار هر لحظه پندی نو و گوشمالی جدید به آنها می‌دهد. شاعر در یک تعبیر شاعرانه، غفلت برخی آدمیان را چنان عمیق می‌داند که از حوادث تلخ پند نمی‌گیرند و آنقدر از رفتار کودکانه خود آسیب می‌بینند که انگار دست روزگار از فرط گوشمالی فراوان به آنها کبود شده است: «زمانه را چو نکو بنگری همه پند است». آدمی باید بداند که: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ؛ يوسف، ۱۱۱»: در داستانهای آنها پند و عبرتی برای دانایان است، پس باید هشیار بود و کودکی نکرد تا دست روزگار ما را گوشمالی ندهد.

۲-۶- پیری و معرکه‌گیری

هر چندگرد پیری بر رخ نشست مارا

مشغول خاکبازی است دل بر قرار طفلی
(همان، ۳۴۱۱/۶)

سپیدی مو که از نشانه‌های پیری است، به گرد و خاکی تشبیه شده که بر سر آدمی می‌نشیند، شاعر انسانهایی را مورد خطاب قرار داده که با رسیدن به سن کهنولت، همچنان مانند بچه‌ها کارهای عبث و بیهوده می‌کنند. صائب با تشبیه برخی رفتارهای پیران به بازیهای کودکانه، زشتی اعمال آنها را نشان می‌دهد.^۹

هر آن پیری که برنایی نماید جهانش ننگ و رسوایی نماید
(گرگانی، ۱۳۳۷: ۲۶)

۲-۷- مسؤلیت‌ناپذیری

خاکبازی همه را برده چو طفلان از راه که به فکر دل ویرانه ما می‌افتد
(صائب، ۱۳۸۷: ۱۵۷۴/۴)

پرداختن به امور دنیایی و دل‌مشغولی بدان باعث دور افتادن انسان از عرصه معنویت و غفلت از آن شده است. در جمعی که همگی به امور ناپایدار دنیا مشغولند چه کسی وظیفه عمران و آبادی دل‌های ویرانه را به عهده دارد؟ وقتی بزرگان یک قوم به دنبال خواسته‌های نفسانی خود باشند، مردم از پرداختن به امور معنوی رویگردان شده، دچار انواع آسیب‌ها می‌شوند.

۲-۸- بی‌توجهی به آخرت

دل را به خاکبازی طفلانسه ساختی از شهر ارمغان به بیابان چه می‌بری
(همان، ۳۳۷۸/۶)

شاعر با یک استفهام بلاغی می‌گوید: تو که عمری چون کودکان غافل بودی. برای سفر خود چه زاد و توشه‌ای اندوخته‌ای؟

«آه مِنْ قِلَّةِ الزَّادِ، وَ طَوْلِ الطَّرِيقِ، وَ بَعْدِ السَّفَرِ، وَ عَظِيمِ الْمَوْرِدِ؛ نَهَجِ الْبِلاَغَةِ، کَلِمَاتِ قِصَارِ، ۷۷: آه از توشه کم و راه دراز و سفر دور و بزرگی جایگاه ورود (قیامت)»

۹-۲- سختی‌های دنیا

جان چه می‌دانست از دنیا چه‌ها خواهد کشید

خاکبازیهای طفلان را تماشا کرده بود^{۱۰}

(صائب، ۱۳۸۷: ۳/۱۲۸۶)

شادی دنیا همواره آمیخته با غم و اندوه است «دَارٌ بِالْبَلَاءِ مَحْفُوفَةٌ؛ نهج البلاغه، خطبه ۲۲۶: (دنیا) خانه‌ای است مملو از مصیبت و سختی» و هر لذتی به دنبال خود خستگی و دلزدگی دارد: «اندر پس هر خنده دو صد گریه مهباست» از دیدگاه شاعر، شادی‌های دنیا چون خاکبازی بچه‌ها بی‌اساس و زودگذر است، آنها که گمان دارند روزگار سر سازگاری با آدمی دارد، خیر ندارند که چه مصائبی در پیش رو دارند: «یک روز که خندید که سالی نگریست»: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ الْبَلَدِ، ۴: به یقین آدمی را در رنج آفریدیم»: «وَ اعْلَمُ أَنَّ الدُّنْيَا دَارٌ بَلِيَّةٌ لَمْ يَفْرُغْ صَاحِبُهَا فِيهَا قَطُّ سَاعَةً؛ نهج البلاغه، نامه ۵۹: و بدان که دنیا خانه مصیبت است که صاحب آن هیچگاه در آن آسوده نمی‌ماند».

۱۰-۲- غفلت و نادانی

از خود برون نیامده دیوانه‌ام هنوز

مشغول خاکبازی طفلان‌ه‌ام هنوز

(همان، ۲۳۲۵/۵)

آن‌انکه دست از خاکبازی کودکانه برنمی‌دارند و نمی‌خواهند بپذیرند که بزرگ شده‌اند، جز نام دیوانه چه نامی می‌توان بر آنها نهاد؟ صائب نکته‌ای را مطرح می‌کند که در روانشناسی امروز بسیار مطرح و رایج است و آن کودک درون است به این معنا که برخی با وجود عمر طولانی، از نظر احساس و رفتار در دوران کودکی به سر می‌برند.

۱۱-۲- عروج آدمی

تو ز کودکی مقید شده‌ای به خاکبازی

نبود به چشم حق‌بین حرم و کنشت ما را

(همان، ۴۱۷/۱)

قرآن کریم می‌فرماید: «مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ؛ الاحزاب، ۴: خداوند

برای کسی دو قلب در سینه‌اش نگذاشته است» و این بدان معناست که عشق به هر چیزی مانع از علاقه به دیگر چیزها می‌شود. بدیهی است کسی که عشق به دنیا او را فریفته است نمی‌تواند در پی حقایق متعالی باشد.

این بیت یادآور شعر حافظ است:

تورا ز کنگرهٔ عرش می‌زنند صغیر ندانمت که در این دامگه چه افتادست
(حافظ، ۱۳۸۲: ۳۶)

۳- کودک و سنگ انداختن

۳-۱- بی‌احترامی علما در میان مردم

سر میچ از سنگ طفلان چون درخت میوه‌دار
کز برای دیگران این برگ و بارت داده‌اند
(صائب، ۱۳۸۷: ۱۲۱۵/۳)

اهل فضل و دانش همواره از طرف افراد نادان مورد طعن و اذیت قرار می‌گیرند چرا که بنا به گفتهٔ علی (ع): «الأناسُ أعداءُ ما جهلوا؛ نهج البلاغه، کلمات قصار ۱۷۲ و ۴۳۸: مردم نسبت به آنچه که نمی‌دانند، دشمنند» و احتمالاً با اهل علم نیز دشمنی می‌کنند: «قيمة المرء ما قد كان يحسنه / والجاهلون لأهل العلم أعداء: ارزش هرکسی به کار نیکی است که می‌کند، افراد نادان با علما دشمن هستند.» (علی (ع)، ۲۰۰۸: ۱۳). به هر حال چنین افرادی باید بدانند که خداوند این فضل و کمال را به آنها داده است تا مردم را کمک کنند و چون چراغی پیش پای آنان باشند. حال در این میان اگر کسانی به آنها آزار رسانند، طبیعی است زیرا آنها چون درختی میوه‌دار هستند که کودکان به طمع میوه به سوی آنها سنگ می‌اندازند و بدیهی است که اگر این درخت، میوه نداشته باشد، سنگی هم به سوی آنها پرتاب نمی‌شود.^{۱۱}

۴- کودک و شیر خوردن

شاعر با باریک‌بینی، بین مجرای شیر مادر و رودهای شیر جاری در بهشت رابطه برقرار

می‌کند، همچنین تلاش برای روزی و رحمت خدا را به شیر خوردن بچه گره می‌زند:

۴-۱- عشق به بهشت

چرا به خلد برین از خدا شوی خرسند؟ به جوی شیر چو طفلان چرا شوی خرسند؟

(صائب، ۱۳۸۷: ۴/۱۸۸۹) ^{۱۲}

شاعر به انواع عبادت از نظر علی (ع) اشاره دارد که برخی از روی ترس چون بنده، گروهی از روی طمع چون تاجر، خدا را عبادت می‌کنند و این تنها آزادگانند که خدا را نه برای ترس و نه طمع که برای شایستگی حضرت حق عبادت می‌کنند. ^{۱۳} از ویژگی‌های بهشت جوی شیر است، آنانکه به طمع بهشت قدم در مسیر عبادت گذاشته‌اند، چون طفلی نادان و غافلند که همه لذت‌های دنیا را در شیر سینه مادر که به جوی شیر تشبیه شده، محدود می‌دانند. ^{۱۴}

خواب زاهد تلخ گردیده است از یاد بهشت کودکان را ترک جوی شیر کردن مشکل است

(همان، ۵۲۲/۲)

زاهدی که آخرین مراحل کمال آدمی را رسیدن به بهشت می‌داند و از رضوان الهی غافل است، مانند کودکی است که از روی غفلت در میان انواع غذاهای چرب و شیرین و گوارا فقط شیر مادر را دیده و به سبب بی‌خبری، مایل به رها کردن آن نیست.

۴-۲- تلاش برای روزی

بی‌کشش گر طفل از پستان تواند شیر خورد می‌شود بی‌جهد و کوشش هم میسر رزق ما

(همان، ۱۳۱/۱)

هرچند مادرست به اطفال مهربان تحصیل شیر جز به مکیدن نمی‌شود

(همان، ۲۰۶۹/۴)

صائب معتقد است هرچند رزق مقدر است، ولی رزق بدون تلاش به دست نمی‌آید و برای اثبات نظر خود از کوشش بچه برای نوشیدن شیر استفاده می‌کند که اگر بچه تلاش نکند از شیر محروم می‌شود و با یک جمله شرطی می‌گوید: «اگر بچه که کسی از

او توقع کار و تلاش ندارد، بدون زحمت شیر می‌خورد، پس روزی ما هم (با آنکه) قوی و توانا هستیم بدون تلاش، میسر می‌شد».^{۱۵}

رزق اگر چند بی گمان برسد شرط عقلست جستن از درها
(سعدی، گلستان: ۱۳۶۸، ۲۹۲)

۳-۴- رحمت خداوند

نیم نومید از رحمت که از بدخویی طفلان برات شیر از پستان مادر بر نمی‌گردد
(صائب، ۱۳۸۷: ۱۴۰۱/۳)

یادآور این تعبیر سعدی (گلستان، ۱۳۶۸: ۵) است که «وظیفه روزی به خطای منکر نبرد»، همانگونه که مادر با ناسپاسی بچه (گاز گرفتن سینه مادر) شیر او را قطع نمی‌کند، روزی نیز که رحمت حق است از گناهکاران به واسطه خطاهای آنان قطع نمی‌گردد.

۵- کودک و شیرینی

۱-۵- فریب دنیا

مخور فریب شکرخند صبح چون طفلان که چرخ زهر دهد در لباس قند ترا
(همان، ۲۹۰/۱)

زندگی چون یک نور است که با روشنایی صبح و گرمای خورشید شروع می‌شود اما دیری نمی‌پاید که به تاریکی غروب و سرمای شب می‌انجامد، ساده‌اندیشان و غافلان به این گمان که اوقات عمر یکسره در روشنایی و گرمای صبح است، دل به دنیا بسته، دنیا را جای قرار و اقامت می‌پندارند، چون کودکانی ساده لوح و غافل، حال را می‌بینند و از فردا غافلند، همه چیز را در ظاهر آن می‌بینند و از باطن آن بی‌خبرند. صائب با تشبیه دنیادوستان به کودکانی که عاشق قند و شیرینی هستند، هشدار می‌دهد که این صبح روشن و دلغریب به زودی به غروبی سرد و تاریک تبدیل می‌شود و شیرینی آن تبدیل به زهر.

برق را در خرمن مردم تماشا کرده است آنکه پندارد که کار مردم دنیا خوش است
(همان، ۵۱۳/۲)

«اِحْدَرُوا الدُّنْيَا فَاِنَّهَا غَدَارَةٌ غَرَّارَةٌ حُدُوعٌ؛ نهج البلاغه، خطبه ۲۳۰: از دنیا دوری کنید،
زیرا فریبنده و مکار است».

۶- کودک و میوه خام

۶-۱- بدبختی و تلخکامی آدمی

طفل را از میوه نارس نمی‌باشد شکیب هست دایم کام خلق از آرزوی خام تلخ
(همان، ۱۱۳۴/۲)

صائب هوسبازانی را که از روی غفلت و لذت‌جویی به دنبال خواسته‌های نفسانی می‌روند به کودکانی تشبیه می‌کند که با دیدن میوه نارس با پا گذاشتن بر خطوط قرمز، قرار از کف می‌دهند، آن را به دهان گذاشته و کام خود را تلخ می‌کنند. یک طرف معادله کودکی است که به سبب نادانی، میوه‌ای تلخ و نارس به دهان می‌گذارد، طرف دیگر، انسان سبکسر و هوسبازی است که خواسته‌های نفسانی بر عقل او غالب شده است و اقدام به کارهای غیر عقلانی می‌کند و در پایان نتیجه‌ای جز نگون‌بختی و حسرت و پشیمانی گریبان او را نخواهد گرفت.

در دو بیت زیر نیز افراد هوسباز به کودکانی تشبیه شده‌اند که قدرت خودداری از خوردن میوه نارس را ندارند؛ بدیهی است که نتیجه خوردن میوه نارس چیزی جز تلخی و ناگواری نیست:

شکیب از میوه نارس نباشد طفل طبعان را به دشواری هوس دل ز آرزوی خام بردارد
(همان، ۱۴۲۰/۳)

همچو طفل خام در بستانسرای روزگار کام تلخ از میوه‌های نیم رس کردن چرا
(همان، ۲۵/۱)

تشبیه روزگار به بستانسرا از این جهت است که در این بستان میوه‌های شیرین بسیار است. چرا آدمی باید با انتخاب نادرست کام خود را از میوه نارس تلخ کند.

در سخنان منسوب به پیامبر آمده است: «أَنَا سُمِّيَ الْهَوَى لَأَنَّهُ يَهْوِي بِصَاحِبِهِ: هَوَايَ نَفْسَ رَا از آن جهت هوا نامیده‌اند که صاحب خود را فرو می‌افکند». (دارمی، ۱۴۰۷،

ج ۱: ۱۲۰)

«إِنَّ أَلْحَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَتَتَّانِ: اتِّبَاعُ الْهَوَى، وَ طُولُ الْأَمَلِ؛ نَهْجُ الْبَلَاغَةِ، خُطْبَةُ ۲۸: من از دو چیز بیشتر از هر چیز دیگر برای شما می‌ترسم: پیروی از هوای نفس و آرزوهای طولانی».

بازیچه نسیم شود کاسه سرش هر دل که چون حباب اسیر هوی بود

(همان، ۲۰۳۸/۴)

۷- کودک و تماشا

کودکان بنا به اقتضای سن، با دیدن هر چیزی ذوق کرده دچار حیرت و شگفتی می‌شوند، صائب با به کار بردن این تصویر، انسانها را به کودکانی تشبیه کرده که غرق تماشای دنیا هستند و نتایج شگرفی از این تشبیه می‌گیرد که هرکدام در جای خود قابل تأمل است:

۷-۱- عظمت و بزرگی آدمی

روحانیان برای تماشای جلوه‌ات چون کودکان برآمده بر آسمان همه

(همان، ۳۲۲۶/۶)

از عادات کودکان، تماشای مردم و حوادث است، بدیهی است آنچه برای بزرگسالان عادی و تکراری است، برای کودکان تازه و دیدنی است. صائب در مقام وصف عظمت انسان می‌گوید: تو آنقدر استعداد بزرگی و عزت داری که کروبیان و قدسیان که به سادگی شگفت زده نمی‌شوند، چون کودکان برای دیدن تو با حیرت و شوق جمع شده‌اند. تصور صحنه‌ای که فرشتگان چون کودکانی هیجان‌زده، برای تماشای آدمی

ازدحام کرده‌اند، بسیار شگفت و بدیع است.^{۱۶}

ای نسخه‌ اسرار الهی که تویی
وی آینه‌ جمال شاهی که تویی
بیرون ز تو نیست هرچه در عالم هست
از خود بطلب هرآنچه خواهی که تویی
(مولوی، ۱۳۸۸: ۱۳۹۶)

۲-۷- پیری و میل به دنیا

گرچه شد محتاج عینک دیده‌ بی‌شرم تو
همچنان چون کودکان سیر از تماشا نیستی
(صائب، ۱۳۸۷: ۳۲۴۵/۶)

در این بیت کسانی را ملامت می‌کند که چشم آنها محتاج عینک شده و به کهنسالی رسیده‌اند، ولی هنوز مثل کودکان، وابسته به دنیا و غرق تماشای آن هستند.

۳-۷- پیری و حسرت زندگی

قامتم خم گشت از کودک مزاجیها هنوز
بر لب بام است چون طفلان تماشا بر سرم
(همان، ۲۵۹۳/۵)

همانطور که اشاره شد تماشای با حیرت و شگفتی کار کودکان است: «زین دیگ جهان یک دو سه کفگیر که خوردی / باقی همه دیگ آن مزه دارد که چشیدی»

صائب با تعبیر «لب بام» شباهت عمر پیر را به آفتاب لب بام نشان می‌دهد که هر لحظه ممکن است غروب کند، این از عجایب است که آدمی در غروب زندگی یک بار دیگر چون کودکان، عشق به زندگی می‌یابد و غرق تماشای دنیا می‌شود.

تصویر پیری با قامت خمیده که از لبه بام با حسرت و درد، دزدانه به غوغای زندگی می‌نگرد، در نهایت زیبایی و اوج هنرنمایی شاعر در وصف حقایق تلخ و شیرین زندگی است.

ریشه نخل کهن سال از جوان افزون‌تر است
بیشتر دل‌بستگی باشد به دنیا پیر را
(همان، ۳۵/۱)

۴-۷- خودشناسی

تا در خم این کارگه شیشه‌گرانیم / چون طفل در آینه به حیرت نگرانیم
(صائب، ۱۳۸۷: ۲۸۷۵/۵)

کارگه شیشه‌گران، کنایه از دنیایی است که همه چیز آن چون شیشه شکننده و تصاویر آن مجازی و ناپایدار است. شاعر علت سؤالهای بی‌جواب آدمی را درباره فلسفه خلقت «کف دیدن و دریا ندیدن» و «حال دیدن و فردا ندیدن» می‌داند. آنها که در قفس تن و چهارچوب دنیای مادی اسیرند، همیشه با یک سؤال بی‌جواب رو به رو هستند که من کیستم؟ برای چه آمده‌ام و چرا می‌روم؟ و چرا اینهمه رنج و عذاب می‌کشم؟ قرآن کریم به این افراد اینگونه پاسخ می‌دهد: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا؛ طه، ۱۲۴: هر کس از یاد من دوری کند، زندگانی سخت خواهد داشت».

۵-۷- عبرت از دنیا

چون کودکان مکن به تماشا نگاه صرف / این رشته بهر گوهر عبرت نگاه‌دار
(همان، ۵/ ۲۲۷۶)

عبرت‌پذیر باش که طفلان ناقصند / آنان که دل به سیر و تماشا سپرده‌اند
(همان، ۴/ ۱۹۹۴)

چه بسیارند نشانه‌هایی از حق و حقیقت در زمین و آسمان که آدمیان با بی‌خبری از کنار آنها عبور می‌کنند. در سخنان منسوب به علی (ع) آمده است: «مَا أَكْثَرَ الْعَبْرَ وَأَقْلَّ الْعِبْتَارَ؛ نهج البلاغه، کلمات قصار، ۲۹۷: چه بسیار است عبرت و پند و چه کم است عبرت‌آموزی». شاعر حال چنین افرادی که حوادث زندگی را تماشا می‌کنند و عبرت نمی‌گیرند، به کودکانی تشبیه می‌کند که فقط تماشا می‌کنند و درک و تحلیل و عبرتی از آنها ندارند. تعبیر دیگری که از این دو بیت می‌توان کرد، این است که آدمی می‌تواند در صحنه زندگی تماشاگر باشد و یا نقشی به عهده گیرد، چه خوش است که در صحنه

زندگی تماشاگر نبود، نقشی مثبت به عهده گرفت و نغمه‌ای خواند که «مردم بسپارند به یاد» و «در ماتمگاه زندگی خاطری را سبب تسکین باشد.»

۸- کودک و خواب

۸-۱- گریه سحری

مرو از راه چو اطفال به شیرینی خواب دیده‌ای آب ده از گریه مستانه صبح
(صائب، ۱۳۸۷: ۱۱۲۳/۲)

این بیت بیان هنری دیگری از این تعبیر حافظ است:

می صبوح و شکرخواب صبحدم تا چند به عذر نیم‌شبی کوش و گریه سحری
(حافظ، ۱۳۸۲: ۴۵۲)

حافظ اشک سحری را بر خواب شیرین صبحگاهان ترجیح می‌دهد و صائب این خواب را به خواب شیرین کودکان تشبیه می‌کند، بدیهی است که در بیان صائب، خواب شیرین صبحگاهان نشان از غفلت و بی‌خبری کودکان دارد، چیزی که در سخن حافظ دیده نمی‌شود.

۹- کودک و گهواره

۹-۱- عظمت و بزرگی انسان

می‌کشند آبای علوی انتظار مقدمت مانده‌ای در بند این گهواره چون طفلان چرا
(صائب، ۱۳۸۷: ۲۳/۱)

در این بیت صائب انسانهای حقیر و کوچک را به کودکانی تشبیه کرده که از باغ ملکوت غافلند و قفس تن و عالم خاک را برگزیده‌اند. شاعر دنیای کوچک آنها را به اندازه گهواره کودکان تنگ و محدود می‌بیند. به همین دلیل با یک سؤال آنها را مورد

توبیخ قرار داده تا از قفس تن بیرون آمده و به سازندگی روح و روان پردازند چرا که انسانها را لایق عروج و رفتن به ملکوت آسمانها می‌داند.

۹-۲- نماز بی حضور

شد از نماز فزون غفلت دل زاهد چنانکه جنبش گهواره است باعث خواب (صائب، ۱۳۸۷: ۱/۴۴۵)

در آنگینه خیال شاعر رابطه‌ای بین عمیق شدن خواب کودک در اثر تکان خوردن گهواره با نماز بسیار زاهد و غفلت او وجود دارد، اولی موجب خواب عمیق‌تر کودک و دومی موجب غفلت و عجب و در نتیجه تعصب و سختگیری بیشتر زاهد است.

۹-۳- نقش سازنده سختی‌ها

جنبش گهواره خواب طفل را سازد گران از تزلزل بیش محکم می‌شود بنیاد ما (همان، ۱/۱۲۵)

سختیها و مصائب زندگی باعث صیقل بیشتر روح و جسم انسان می‌گردد، همانند کودکی که با تکان خوردن بیشتر گهواره بهتر به خواب می‌رود. محکم شدن بنیان در اثر تزلزل، پارادوکسی بس هنری و زیباست.^{۱۷}

نازپرورده تنعم نبرد راه به دوست عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد (حافظ، ۱۳۸۲: ۱۵۹)

۹-۴- احتیاط

پا منه بیرون ز زهد خشک چون عارف نه‌ای طفل را دارالامانی بهتر از گهواره نیست (صائب، ۱۳۸۷: ۲/۶۵۸)

شاعر انسانهای ناآگاه را به بچه‌ای تشبیه می‌کند که بهترین و امن‌ترین مکان برای او گهواره است و به مصداق «لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ؛ بقره، ۱۹۵: با دست‌های خود، خودتان را به هلاکت نیندازید»، به آنها توصیه می‌کند که جانب احتیاط را رعایت کرده از ورود به هر مکان و ارتباط با هر شخصی خودداری کنند.

۱۰- کودک و افسانه

شاعر از عشق کودکان به افسانه و داستان، دنیا دوستی آدمی را فرایاد می‌آورد. همچنین کار بیهوده را به افسانه‌های کودکان مانند می‌کند و افسانه شنیدن کودک را با غفلت بزرگسالان پیوند می‌دهد:

۱۰-۱- میل به بهشت و فراموش کردن حق

شاعر مضمون «عشق کودکان به افسانه و قصه» را در استخدام خود گرفته و می‌گوید:

زاهدان را غافل از حق کرد اوصاف بهشت چشم‌بند کودکان شیرینی افسانه است
(صائب، ۱۳۸۷: ۵۹۳/۲)

زاهدی که به طمع بهشت گام برمی‌دارد و از عبادت احرار محروم است و مظاهر ظاهری بهشت را به لذت «ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً؛ الفجر، ۲۸» ترجیح می‌دهد، به کودکی تشبیه شده که شیرینی داستان او را از همه ارزش‌ها و نعمت‌های الهی غافل کرده است.

۱۰-۲- افسردگی

گفتگوی عشق با افسردگان بی حاصل است
پیش طفلان دفتر افسانه می‌باید گشود
(همان، ۱۳۳۴/۳)

مولوی فارغان از عشق را شایسته «پالان و افسار» و «گردکان بازی»^{۱۸} می‌داند و سعدی آنها را «کج طبع جانور» می‌نامد و حافظ برایشان نماز میت می‌خواند:

هر آنکسی که در این حلقه نیست زنده به عشق برو نمرده به فتوای من نماز کنید
(حافظ، ۱۳۸۲: ۲۴۴)

صائب افسردگان بی‌خبر از عشق را کودکانی می‌نامد که در پیچ و خم کوجه‌های افسانه و قصه گم شده‌اند.

۱۰-۳- غفلت و ناآگاهی

کم است مستی غفلت ترا، که چون طفلان
فسانه‌ای دگر از بهر خواب می‌باید؟
(صائب، ۱۳۸۷: ۱۹۳۳/۴)

شاعر، عوامل غفلت را به افسانه‌ی کودکان تشبیه کرده که موجب خواب آنها می‌شود و در واقع با این سؤال بلاغی از آدمی می‌خواهد که از عوامل غفلت دوری کند.

۱۱- کودک و درس

شاعر از سادگی لوح و دفتر کودکان و آرامش آنها به یاد کسانی می‌افتد که زیبایی و قدرت موجب رنج و گرفتاری آنها شده، همچنین کودکی را که در کتابی گرانقدر، به دنبال عکس می‌گردد با کسانی مقایسه می‌کند که در دنیا به جای پرداختن به امور انسانی و اخلاقی به دنبال امور ناپایدار و مادی هستند.

۱۱-۱- قناعت و سادگی

قناعت کن به لوح ساده چون طفلان ازین مکتب

که نقش یوسفی خواب پریشان است دلها را

(همان، ۱۷۶/۱)

در این بیت، سادگی و قناعت را با استفاده از لوح ساده‌ی کودکان در مکتب، موجب آسایش دانسته است. در زمانی که کودکان هم‌سن یوسف به نوشتن بر لوح‌های ساده مشغول بودند، یوسف به سبب زیبایی دچار آنهمه مصیبت شد. شاید پیام شاعر به انسان‌های عادی که از برخی نعمت‌های خاص خداوند بی‌بهره‌اند این است که «سر بزرگ در دسر بزرگ دارد» و زیبایی یوسف موجب رنج‌های فراوان شد و اگر از جمال و زیبایی بی‌بهره بود، این همه مصیبت نمی‌دید.

«دشمن طاووس آمد پر او ای بسا شه را بکشته فرّ او»

(مولوی، ۱۳۸۹: ۲۶)

هَوْنِ الْأَمْرِ تَعِشْ فِي رَاحَةٍ كُلَّ مَا هَوَّتَ إِلَا سَيِّهُونَ
(علی (ع)، ۲۰۰۸: ۱۴۸)

کار را آسان بگیر تا در آسایش زندگی کنی، هرچه را آسان بگیری، آسان می‌شود.
شهر طابوس را آخر مگس‌ران می‌کنند چون خودآرایان تلاش در جامه رنگین مکن
(همان، ۲۶۵۱/۵)

۱۱-۲- غفلت و نادانی

چند اوقات گرامی همچو طفل بی‌سواد در ورق‌گردانی لیل و نهارم بگذرد
(صائب، ۱۳۸۷: ۱۱۵۴/۳)

تصویر کودکی که کتابی ارزشمند را ورق می‌زند و بدون توجه به مطالب و معانی گرانبهای آن، به دنبال عکس و بازی و ورق زدن بیهوده آن است، دستمایه شاعر شده است تا عمق غفلت و نادانی افرادی را نشان دهد که در کتاب گرانقدر زندگی به دنبال عکس می‌گردند و عمر خود را بیهوده تلف می‌کنند و به جای پرداختن به فضائل، اسیر ردایل می‌شوند و از امور معنوی و انسانی غافل شده، به زرق و برق ناپایدار دنیا دل می‌بندند.

۱۲- کودک و نادانی

از سادگی کودکان و نداشتن قوه تمییز بین خوب و بد، افراد ساده و نادان را فرا یاد می‌آورد، همچنین به فریفتگان دنیا هشدار می‌دهد که چون کودکان حیران دنیا نشوند:

۱۲-۱- ناآگاهی و حماقت

طفلی و سنگ و گهر در نظرت یکسان است تو چه دانی که درین خاک چه‌ها ریخته است
(همان، ۷۵۵/۲)

صائب اهمیت ندادن انسانها به ارزشهای زندگی و نادیده انگاشتن آنها را به کودکانی تشبیه کرده که سنگ و گوهر در نظرشان یکسان است.^{۱۹} در صورت اخیر پیام شاعر،

هشدار به زندگان است که آگاه باشید، عزیزان و بزرگانی بی نظیر در دل خاک آرمیده‌اند و «این معامله تا صبحدم نخواهد ماند» و «بر تو هم این ماجرا رود».

احتمال اینکه شاعر در بیت بالا به رباعی زیر از خیام نظر داشته، منتفی نیست:

ای چرخ فلک خرابی از کینه تست بیدادگری شیوه دیرینه تست
 ای خاک اگر سینه تو بشکافند بس گوهر قیمتی که در سینه توست
 (خیام، ۱۳۷۳: ۱۰۰)

۲-۱۲- عشق به دنیا

دل چو اطفال مبندید براین نقش و نگار کاین بهاری است که یکدست خزان خواهد شد
 (صائب، ۱۳۸۷: ۱۶۵۵/۴)
 حافظ می گوید:

می بیاور که ننازد به گل باغ جهان هرکه غارتگری باد خزانی دانست
 (حافظ، ۱۳۸۲: ۴۸)

از ویژگیهای کودکان دلبستگی به جاذبه‌ها و رنگهای فریبنده و زمان حال و غفلت از آینده است. نعمتهای آدمی در زندگی چون جوانی، سلامتی و... دلبستگیهای ناپایداری هستند که مانند گل‌ها عمری محدود و کوتاه دارند و انسانهایی که دل به دنیا خوش می‌دارند، چون کودکان ساده و غافلند و از حقیقت به دور. «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ؛ آل عمران، ۱۸۵: زندگی دنیا چیزی جز کالای فریب نیست». بدیهی است که نوع نگاه آدمی به دنیا و میزان درک او از حقیقت است که موجب شرمساری و یا سربلندی اوست:

فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد
 (همان، ۱۳۳)

۱۳- کودک و دندان

از دندانی که پیران در صد سالگی در می‌آورند، نتیجه می‌گیرد که حرص آنها هم برای خوردن و میل به دنیا افزایش می‌یابد، همچنین از دندان در آوردن طفل و نیاز به غذا پی

به نظم طبیعت و برنامه‌ریزی خلقت می‌برد.

۱-۱۳- حرص در پیری

هم از کودک مزاجیهای حرص است که در صد سالگی دندان برآید
(صائب، ۱۳۸۷: ۲۱۷۸/۴)

صائب در جایی دیگر با اشاره به افزایش حرص در دوران پیری گفته است: «آدمی پیر چو شد حرص جوان می‌گردد» و در اینجا با تعبیری شاعرانه یکی از فراین افزایش حرص در دوران پیری را دندان در آوردن در صد سالگی می‌داند و مدعی می‌شود اگر آدمی در صد سالگی کودک مزاج و در نتیجه حریص نمی‌بود، دندان در نمی‌آورد. در امثال عربی آمده است: «حریص تر از کودک». (نک: سبزیان‌پور، ۱۳۹۰: سیمای کودک...، ۲۰)

۲-۱۳- نظم خلقت

شود هر اختری زیر فلک در وقت خود طالع
رسد چون نوبت نان طفل بی‌دندان نمی‌ماند
(همان، ۱۵۳۶/۳)

هیچ نیازی در عالم خلقت بی‌پاسخ نمی‌ماند؛ اگر تشنگی هست آب نیز هست؛ اگر اکسیژن لازم است در هوا وجود دارد؛ اگر بدن به انواع ویتامین و پروتئین نیازمند است، قبلاً برای او پیش‌بینی شده است. وقتی کودکی رشد می‌کند و به مواد غذایی جدید پیدا نیاز می‌کند همزمان دندان در می‌آورد. بنابراین هر کاری وقتی دارد و نظمی و ترتیبی.

۱-۱۴- کودک و مکیدن انگشت

شاعر با دیدن کودکی که انگشت خود را می‌مکد، به یاد کسانی می‌افتد که با درخواست از دیگران دچار ذلت و خواری می‌شوند:

۱-۱۴- قناعت و عزت نفس

صائب ز ناز دایه بی‌مهر فارغ است
طفلی که با مکیدن انگشت خو گرفت
(همان، ۱۰۳۰/۲)

صائب حال افراد قانع و دارای عزت نفس را به حال کودکی تشبیه می کند که به جای مکیدن پستان دایه، به مکیدن انگشت خود قناعت می کند و منت دایه را نمی کشد.

این مضمون به تعبیر سعدی «هرکه نان از عمل خویش خورد، منت حاتم طایی نبرد» بسیار نزدیک است. موضوع قناعت است و «چشم طمع از دست کسان بریدن» و تکیه بر داشته‌های خود به جای توقع از دیگران که موجب سربلندی و رهایی از منت آنهاست. بنا به گفته علی (ع): «الطَّامِعُ فِي وُثَاقِ الدُّلِّ. نَهَجَ الْبَلَاغَةَ، كَلِمَاتُ قِصَارِ ۲۲۶»: طمعکار در بند ذلت و خواری است.

همتی کو تا نخارم پشت خویش وارهم از منت انگشت خویش

۱۵- کودک و عشق به لباس رنگی

از عشق کودکان به لباس رنگی درس قناعت و ساده زیستی می‌دهد:

۱۵-۱- سادگی و قناعت

ترکش پر تیر از رنگین لباسی شد هدف همچو طفلان جامه رنگین هوس کردن چرا
(صائب، ۱۳۸۷: ۲۴/۱)

خودنمایی و فضل‌فروشی، موجب جلب توجه و دردسر و پیامدهای بد بسیاری است و به اصطلاح «هرکه بامش بیش برفش بیشتر» و هرچه آدمی ساده باشد کمتر مورد آماج تیر بلا قرار می‌گیرد. این مفهوم در مثنوی بدین صورت آمده است:

نردبان خلق این ما و منی است عاقبت این نردبان افتادنی است
هرکه بالاتر رود احمق‌تر است استخوان او بتر خواهد شکست
(مولوی، ۱۳۸۹: ۷۶۸)

علی (ع) در صفات متقین می‌فرماید: «وَ حَاجَاتُهُمْ حَقِيقَةٌ... حَاشِعًا قَلْبُهُ، قَانِعَةً نَفْسُهُ، مَثْرُورًا أَكْلُهُ، سَهْلًا أَمْرُهُ، مَلْبَسُهُمُ الْاِقْتِصَادُ؛ نَهَجَ الْبَلَاغَةَ، خُطْبَةُ ۱۹۳: نیازهایشان اندک است، قلبشان خاشع، خوراکشان اندک، کارشان ساده و لباس‌هایشان در حد میانه است».

۱۶- کودک و گم شدن

۱۶-۱- عیبجویی

طفلی است راه خانه خود کرده است گم هر ناقصی که در صدد عیب جستن است

(صائب، ۱۳۸۷: ۹۴۷/۲)

شاعر کسانی را که به جای شناختن خود، در پی عیب‌جویی دیگران هستند، ناقص و گمراه دانسته و آنها را به کودکی تشبیه کرده است که راه خانه خود را گم کرده‌اند.

۱۶-۲- جستجوی حق

طفل می‌گرید چو راه خانه را گم می‌کند چون نگریم من که صاحبخانه را گم کرده‌ام

(همان، ۲۵۵۴/۵)

کودک به خاطر گم کردن راه خانه گریه و زاری سر می‌دهد و احساس ناامنی می‌کند. صائب با دیدن چنین کودکی با یک استفهام بلاغی نتیجه می‌گیرد آنهایی که به جای خانه، صاحبخانه را گم کرده و از همه نعمت‌ها و رحمت‌های بیکران او محروم شده‌اند، هزار بار بیشتر از آن بچه گم شده باید گریه کنند تا حضرت حق را بیابند و در سایه رحمت او آرامش یابند.

۱۷- کودک و مدرسه

۱۷-۱- تلخ کردن شادی امروز به خاطر فردا

در غم فردا سرآمد شادی امروز ما یاد شنبه تلخ بر طفلان کند آدینه را

(همان، ۱۱۹/۱)

فکر شنبه تلخ دارد جمعه اطفال را عشرت امروز بی اندیشه فردا خوش است

(همان، ۵۱۳/۲)

صائب در این دو بیت اظهار تاسف می‌کند از کسانی که به خاطر غم و اندوه آینده، شادی امروزشان را خراب می‌کنند و برای بیان این حالت مردم و ناپایداری شادی آنها، تعطیلی جمعه بچه‌ها را به تصویر می‌کشد که چگونه با یاد شنبه، آن را تلخ می‌کنند.

علی (ع) می‌فرماید: ای فرزند آدم غم و اندوه روزهایی را که نیامده، بر امروز خود قرار نده، زیرا اگر عمری داشته باشی خداوند روزیت را می‌دهد: «يَا بَنَ آدَمَ، لَا تَحْمِلْ هَمَّ يَوْمِكَ الَّذِي لَمْ يَأْتِكَ عَلَيَّ يَوْمِكَ الَّذِي قَدْ أَتَاكَ، فَإِنَّهُ إِنْ يَكُ مِنْ عُمْرِكَ يَأْتِ اللّهُ فِيهِ بَرَزِقًا.» (نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۲۷۳)

۲-۱۷- غفلت از قیامت

فکر شنبه تلخ دارد جمعه اطفال و تو پیر گشتی و همان در فکر فردا نیستی
(صائب، ۱۳۸۷: ۳۲۴۵/۶)

فکر شنبه تلخ دارد جمعه را بر کودکان من چسان غافل به پیری از غم فردا شوم
(همان، ۲۶۲۲/۵)

کودکان با وجود عقل ناقص خود با یاد شنبه و نگرانی از کوتاهی در انجام تکالیف، تعطیلی جمعه را با لذت نمی‌گذرانند؛ چگونه ممکن است آدمی با وجود نزدیکی به مرگ، نگران نتایج اعمال و قصور خود نباشد.

۱۸- کودک و گاز گرفتن پستان مادر

شاعر گاز گرفتن پستان مادر را نماد انسانهایی قرار داده که در مقابل نیکی‌ها ناسپاس هستند و این ناسپاسی نتیجه‌ای جز بدی ندارد:

۱-۱۸- مکافات عمل

شیر خود خون می‌کند طفلی که پستان می‌گزد بدگهر از جهل با چرخ مصفا دشمن است
(همان، ۵۴۸/۲)

قانون مکافات عمل و بازتاب رفتارهای آدمی برای همگان شناخته شده و معروف است. کمتر گوینده و شاعری دیده می‌شود که گزارشی از این مشیت الهی نداشته باشد: «از مکافات عمل غافل مشو / گندم از گندم بروید جو از جو». در میان همه تعابیری که از مکافات عمل آمده، آینه‌ای که صائب در مقابل خواننده قرار داده، شگفت و بی‌نظیر است، بدی و ناسپاسی آدمی چون گاز گرفتن پستان مادر است که نتیجه آن تبدیل شیر به خون است. شیری که مایه حیات و آرامش بچه است، به سبب بدکاری تبدیل به خونی می‌شود که نامطبوع است و ترسناک. در مصراع دوم بوی خوشبینی نسبت به دنیا و گردش روزگار به مشام می‌رسد، زیرا می‌گوید: «آنها که با گردش روزگار دشمنی می‌کنند، بدگهر و نادان هستند». این مضمون در بیت زیر نیز دیده می‌شود:

دایم ز خوی خود کشد آزار بدگهر خون است شیر، کودک پستان‌گزیده را
(همان، ۱/۳۵۸)

۱۹- کودک و رحم مادر

شاعر از دیدن جنینی که در رحم مادر است و در آن فضای بسته روزی‌اش تأمین می‌شود، نتیجه می‌گیرد که روزی مقدر است و تابع علل و اسباب ظاهری و منطقی نیست:

۱-۱۹- روزی مقدر

مانع رزق مقدر نشود در بستن در رحم روزی اطفال مهیا گردد
(همان، ۴/۱۵۷۷)

در رحم اطفال از تحصیل روزی فارغند مانع رزق مقدر خانه در بسته نیست
(همان، ۲/۶۵۵)

در فرهنگ اسلامی روزی هرکسی مقدر است و آنچه باید برسد، می‌رسد و آنچه مقدر نیست با تلاش و کوشش به دست نمی‌آید. حضرت حق مسبب الاسباب است وقتی بخواهد از جایی می‌رساند که احتمال آن نمی‌رود: «وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ؛ طلاق، ۲: خداوند از جایی که به او گمان نمی‌رود، روزی می‌رساند» و «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي

الأَرْضِ إِلَّا عَلَيَّ اللَّهُ رِزْقُهَا؛ هود، ۶: هیچ جانوری در زمین نیست مگر اینکه روزی اش به عهده خداست». شاعر برای روشن کردن این مضمون عقلی و انتزاعی که فهم آن برای گروهی دشوار است، فرزندان در رحم مادر را به عنوان شاهد می آورد: خدایی که روزی بچه را در آن زندان و قفس در بسته تأمین می کند، قادر است رزق آنها را به شیوه ای تأمین کند که به فکر آدمی نمی رسد، چرا که «رزق تو بر تو ز تو عاشق تر است»

ما آبروی فقر و قناعت نمی بریم با پادشه بگوی که روزی مقدر است
(حافظ، ۱۳۸۲: ۳۹)

۲۰- کودک و وابستگی به مادر

شاعر با تصویرسازی از وابستگی کودک به دنیای محدود مادر و غفلت او از سایر مواهب دنیا، افرادی را فرا یاد می آورد که همه مواهب الهی را در دنیای کوچک مادی دیده، از نعمتهای معنوی محروم هستند:

۲۰-۱- غفلت

طفلی که بود بال و پرش دامن مادر از سیر و تماشا چه خبر داشته باشد
(صائب، ۱۳۸۷: ۴/۲۱۱۱)

قرآن کریم می فرماید: «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ؛ نمل، ۶۹: در زمین به سیر و سیاحت بپردازید». این تعبیر به گونه های دیگری هم در قرآن کریم به کار رفته است، از جمله: «أَفَلَا يَنْظُرُونَ...؛ الغاشية، ۱۷: چرا نگاه نمی کنید...» این سیر در زمین و تأمل در مخلوقات و دیدن نشانه های خداست که به آدمی معرفت و شناخت می دهد. «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ؛ فَصَّلَتْ، ۵۳: نشانه های خود را در آفاق و انفس به آنها نشان خواهیم داد».

صائب حال کسانی را که سیر آفاق و انفس ندارند به بچه ای تشبیه می کند که به دامان مادر چسبیده و از دیدن عجایب هستی و رسیدن به معرفت و کمال محروم است.

۲۰-۲- میل به تباهی

دل چو ذوق بی خودی را یافت خصم تن شود بر زمین ساکن نگرده طفل چون دامن شناخت
(صائب، بی تا: ۲۸۶)

بچه‌هایی که تنها مادر را می‌شناسند و همواره به دامن مادر می‌چسبند، هرکس دلبستگی به امور معنوی پیدا کند و از مادیات رها شود، به بچه‌ای تشبیه شده که دامن مادر را رها نمی‌کند و از هر چیز دیگری جز او گریزان است.

۲۱- کودک و ضعف

۱-۲۱- خطر انحراف

برد از راه بیرون هر دلیلی بی بصیرت را به آسانی ز دست کور هر طفلی عصا گیرد
(صائب، ۱۳۸۷: ۱۴۴۶/۳)

بچه سمبل ضعف و ناتوانی است، با این وجود قادر است عصا را از دست نابینا بگیرد. این نابینا برای صائب یادآور کسی است که آگاهی و معرفت ندارد و هر آدم ضعیفی می‌تواند با اندک استدلال او را از راه حق منحرف سازد و گمراه کند. پیام شاعر، هشدار به کسانی است که در اثر نداشتن آگاهی و معرفت در معرض خطر گمراهی و انحرافند.

۲۲- کودک و گریه

۱-۲۲- نفرین

آسمان آسوده است از بیقراریهای ما گریه طفلان نمی‌سوزد دل گهواره را
(همان، ۱۰۹)

این بیت یادآور این سخن سعدی است:

قضا دگر نشود گر هزار ناله و آه به شکر یا به شکایت برآید از دهنی
فرشته‌ای که وکیل است بر خزاین باد چه غم خورد که بمیرد چراغ پیرزنی
(سعدی، گلستان، ۱۳۶۸: ۱۸۲)

همانگونه که گهواره نسبت به گریه کودک که معمولاً بی‌دلیل است، بی‌اهمیت

است، آسمان هم به شکایت افراد کم حوصله و عجول توجهی نمی‌کند، زیرا آنها مسائل شخصی و منافع فردی خود را می‌بینند و از امور کلان غافلند.

۲۳- کودک و سادگی

۱-۲۳- دیدن خوبی‌ها

در خاک تیره دیدن نور صفا کمال است هر طفل می‌تواند مه را در آب دیدن
(صائب، ۱۳۸۷: ۶/۳۱۲۶)

دیدن زیبایی ماه در آب زلال، طبیعی و بدیهی است به گونه‌ای که یک بچه هم این زیبایی را به راحتی می‌بیند. آنچه مهم است خوشبینی و دیدن خوبیها در تیرگی و بدیهاست.^{۲۰} «اگر مردی أَحْسَنَ إِلَى مَنْ أَسَاءَ».

نتیجه‌گیری:

ذهن وقاد و خیال باریک‌بین صائب، توانسته است حالات و صفات کودکان را با نکات اخلاقی، فلسفی به گونه‌ای گره زند که با مقایسه دو طرف معادله، دلیلی روشن و محسوس برای اثبات مفاهیم ذهنی پیچیده ارائه دهد، به گونه‌ای که از یک سو موجب شگفتی و از دیگر سو رضایت خواننده را با شیوه بیانی خود جلب می‌کند.

صائب کسی به رتبه شعرم نمی‌رسد دست سخن گرفتم بر آسمان شدم
(همان، ۵/۲۸۱۰)

جدول:

در جدول زیر فهرستی از حالات و صفات کودکان و نتایج اخلاقی که شاعر از آنها گرفته، ارائه کرده‌ایم. به گمان ما اگر کشف این روابط (صفت کودک و نتیجه اخلاقی) به مسابقه گذاشته شود، نتیجه نشان خواهد داد که صائب شاعری بی‌نظیر است که چون مخترعان و مکتشفان کم‌نظیر و استثنایی، پیوندهایی دلنشین و شگفت، بین امور بیگانه

از هم، پیدا کرده که عموم مردم و حتی خواص نیز از کشف آنها عاجزند.

نتیجه اخلاقی و اعتقادی	حالات و صفت کودک	نتیجه اخلاقی و اعتقادی	حالات و صفت کودک
۱- عشق به بهشت	۴- کودک و شیر خوردن	۱- غفلت آدمی	۱- بازی کودک
۲- تلاش برای روزی		۲- زهد دروغین	
۳- رحمت خداوند		۳- غفلت از یاد خدا	
۱- فریب دنیا	۵- کودک و شیرینی	۴- بی ارزشی دنیا	
۱- بدبختی و تلخکامی آدمی	۶- کودک و میوه خام	۵- وقار و حرمت پیری	
۱- عظمت و بزرگی آدمی	۷- کودک و تماشا	۶- تزکیه نفس	
۲- میل به دنیا		۷- خطر سخن	
۳- پیری و حسرت زندگی		۸- ستم به مردم	
۴- خودشناسی		۹- دل کندن از دنیا	
۵- عبرت از دنیا		۱- جایگاه والای انسان	
۱- گریه سحری	۸- کودک و خواب	۲- غفلت از روح و روان	۲- خاکبازی
۱- عظمت و بزرگی انسان	۹- کودک و گهواره	۳- رنج و عذاب عاقلان	
۲- نماز بی حضور		۴- سیلی روزگار	
۳- نقش سازنده سختی‌ها		۵- عبرت نگرفتن	
۴- احتیاط		۶- پیری و معرکه-گیری	

۱- میل به بهشت و فراموش کردن حق	۱۰- کودک و افسانه	۷- مسئولیت‌ناپذیری	
۲- افسردگی		۸- بی‌توجهی به آخرت	
۳- غفلت و ناآگاهی		۹- سختی‌های دنیا	
۱- قناعت و سادگی	۱۱- کودک و درس	۱۰- غفلت و نادانی	
۲- غفلت و نادانی		۱۱- عروج آدمی	
۱- ناآگاهی و حماقت	۱۲- کودک و نادانی	۱- بی‌احترامی علما در میان مردم	۳- کودک و سنگ انداختن
۲- عشق به دنیا			
۱- مکافات عمل	۱۸- کودک و گاز گرفتن پستان مادر	۱- حرص در پیری	۴- کودک و دندان
۱- روزی مقدر	۱۹- کودک و رحم مادر	۲- نظم خلقت	
۱- غفلت	۲۰- کودک و وابستگی به مادر	۱- قناعت و عزت نفس	۱۴- کودک و مکیدن انگشت
۲- میل به تباهی		۱- سادگی و قناعت	۱۵- کودک و عشق به لباس رنگی
۱- خطر انحراف	۲۱- کودک و ضعف	۱- عیبجویی	۱۶- کودک و گم شدن
۱- نفرین	۲۲- کودک و گریه	۲- جستجوی حق	
۱- دیدن خوبی‌ها	۲۳- کودک و سادگی	۱- تلخ کردن شادی امروز به خاطر فردا	۱۷- کودک و مدرسه
		۲- غفلت از یاد قیامت	

پی‌نوشتها:

- ۱- در مصرع اول بیت ایهام وجود دارد: الف) زمین از رفتار انسانها، دلخون است. ب) خاک، خون دل آدمی را با دفن او می‌خورد. خون دل خوردن و خونین جگر، دو کنایه هستند؛ خاک و چرخ تضاد دارند و فاصله بسیار این دو موجب گسترده شدن فضای تصویر و حرکت ذهن از زمین تا آسمان است. صنعت تشخیص در هر دو مصراع وجود دارد، زیرا به خاک و چرخ ویژگی انسانی داده شده است. ضمناً خاک مجاز مرسل با علاقه جنس به معنای زمین است و طفل بازیگوش استعاره از انسان غافل و بی فکر است.
- ۲- آسمان را می‌توان در معنای حقیقی آن و یا با علاقه حال و محل به معنای فرشتگان دانست.
- ۳- به نظر می‌رسد صائب در این بیت نگاهی به آیه مشهور «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا؛ احزاب، ۷۲» و بیت حافظ «آسمان بار امانت نتوانست کشید/ قرعه فال به نام من دیوانه زدند» داشته است.
- ۴- خاک در معنای زمین مجاز مرسل با علاقه جنس است.
- ۵- ذوالفقاری (۱۳۸۵: ۵۹۷-۵۹۸) در زیر ضرب المثل «سیب را بینداز هوا تا زمین آید یا نصیب یا قسمت» ۳ داستان نقل کرده که خلاصه آنها این است: کسی محکوم به مرگ شده بود، آخرین آرزوی او را پرسیدند، گفت اجازه دهید این سیب را به آسمان بیندازم و تا زمانی که به زمین نرسیده مرا نکشید، حاکم ستمگر که به نادانی او می‌خندید اجازه داد سیب را به آسمان بیندازد، از قضا سیب بر سر اسب حاکم فرود آمد، اسب رم کرد، حاکم کشته شد و محکوم از مرگ نجات یافت.
- ۶- از علی (ع) نقل شده است: «كُلُّكُمْ عَيْالٌ... وَا... سُبْحَانَهُ عِيَالُهُ: همه شما عیال خدایید و خداوند سبحان خانواده خود را تأمین می‌کند» (آمدی، ۱۳۷۱: ۲۰۶۳/۲)
- ۷- در خاک غلطیدن ایهام دارد: یکی بازیهای کودکانه و دیگری وابستگی‌های دنیای مادی و خاکی.
- ۸- دست فلک صنعت استعاره و یا تشخیص است که به فلک صفت و ویژگی انسانی داده شده است. تصور دست داشتن آسمان و سپس کبود شدن آن، از شدت گوشمالی آدمی، مستلزم آن است که آدمی در خیال خود، تابلویی عظیم به اندازه آسمان خلق کند.
- ۹- شاعر در این بیت، بین گرد، خاکبازی و طفل تناسب، و بین پیری و طفل تضاد ایجاد کرده است.

۱۰- این بیت به گونه‌ای با ابیات زیر از ایرج میرزا شباهت دارد:

دانی که چرا طفل به هنگام تولد با ضجه و بی تابی و فریاد و فغانست...
 زانست که در لوح ازل دیده که عالم بر عالمیان جای چه ذل و چه هوانست
 داند که در این نشئه چه‌ها بر سرش آید بیچاره از آن لحظه اول نگران است

برای اطلاع بیشتر نک: (سبزیان پور، ۱۳۸۷، مضامین...: ۱۶۴)

۱۱- برای اطلاع از روایات در خصوص آزار و اذیتی که مؤمنان در این دنیا می‌بینند، (نک: فروزانفر، ۱۳۸۵: ۱۷۳)

۱۲- به نظر می‌رسد صائب به این بیت حافظ نیم‌نگاهی داشته است:

چو طفلان تا کی ای زاهد فریسی به سیب بوستان و شهد و شیرم
 ۱۳- اِنَّ قَوْمًا عَبْدُوا... سُحْبَانَهُ رَغْبَةً فَتَلَكَ عِبَادَةُ التَّجَارِ، و قَوْمًا عَبْدُوهُ رُهْبَةً فَتَلَكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ،
 و قَوْمًا عَبْدُوهُ شُكْرًا فَتَلَكَ عِبَادَةُ الْاَحْرَارِ. (آمدی، ۱۳۷۱: ۱۷۵۳)

۱۴- در این آیه از قرآن کریم به جوی شیر اشاره شده است: «مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا
 اَنْهَارٌ مِنْ مَّاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَاَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ؛ محمد، ۱۴»

۱۵- شهری (۱۳۷۹: ۷۷۹) نوشته است (نقل به اختصار): برای طلاب مدرسه‌ای نذر بردند، هر
 یک با سرفه‌ای وجود خود را اعلام کرده از نذر برخوردار شدند، طلبه‌ای که بدون عکس‌العمل
 خاصی به خدا توکل کرده و در حجره خود نشسته بود از نذر محروم شد. صاحب نذر به او
 گفت: با توکل اهنی هم لازم است.

۱۶- فرشتگان ازدحام کرده‌اند تا آدم را ببینند زیرا وقتی به حضرت حق گفتند، چرا موجودی
 خونریز و مفسد در زمین خلق می‌کنی؟ خداوند فرمود «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَأ تَعْلَمُونَ؛ بقره، ۳۰» به
 نظر می‌رسد، در دیدگاه شاعر، فرشتگان برای تفسیر این پاسخ خداوند، صف کشیده‌اند.

۱۷- به نظر می‌رسد صائب به آیات قرآنی نظر داشته است، زیرا خداوند می‌فرماید: آیا گمان
 می‌کنید که به سادگی وارد بهشت می‌شوید؟ سپس در ادامه مثال می‌زند کسانی که به رستگاری
 رسیدند، دچار سختی فراوان شدند «مَسَّتْهُمْ الْبَأْسَاءُ وَ الضَّرَّاءُ»، به حدی که لرزیدند و دچار
 تزلزل شدند «وَزَلُّوا» تا آنجا که پیامبر و همراهانش از شدت اضطراب فریاد زدند: یاری خدا

کجاست؟ « مَتَى نَصَرَ اللَّهُ؟ » اینجا بود که پس از تزلزل و درخواست عاجزانه و خالصانه ندا رسید: یاری خدا نزدیک است « أَلَا إِنَّ نَصَرَ اللَّهِ قَرِيبٌ ».

« أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْتِمُ الْبَاسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَزُلُّوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرَ... أَلَا إِنَّ نَصَرَ... قَرِيبٌ بقره، ۲۱۴ »

۱۸- اشاره به داستان عاشقی که معشوق گردو بر دامن او ریخت. (نک: سبزیان پور، سیمای کودک...، ۱۳۹۰: ۲۹)

۱۹- سعدی در بوستان داستانی دارد که در زمان کودکی با دادن یک خرما، انگشتر طلا را از او گرفته‌اند:

چو شناسد انگشتری طفل خرد به شیرینی از وی توانند برد
تو هم قیمت عمر نشاختی که در عیش شیرین برانداختی
(نک: همان، ۲۷)

۲۰- این تعبیر صائب یادآور حکایت زیر است: عیسی (ع) با جمعی از یاران خود از کنار سگی مرده و متعفن می‌گذشتند، یکی از یاران به او گفت: چقدر بوی این سگ بد است! عیسی (ع) فرمود چرا نمی‌گویی چقدر دندان‌هایش سپید است؟ برای اطلاع از این داستان در مخزن الاسرار (در قالب نظم)، ربیع الابرار و احیاء العلوم نک: (نظامی، ۱۳۸۹: ۱۰۸/۱)، (زمخشری، ۱۴۱۲: ۳۲۶/۲) و (غزالی، ۱۳۶۸: ۲۹۳)

منابع:

- ۱- قرآن کریم
- ۲- نهج البلاغه. (۱۳۸۵). ترجمه محمد دشتی، قم: انتشارات قدس.
- ۳- آمدی، عبد الواحد بن محمد. (۱۳۷۱). غرر الحکم و درر الکلم، به کوشش علی رضا برازش، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۴- انوری، حسن. (۱۳۶۸). مقدمه گزیده اشعار صائب تبریزی، انتخاب و شرح جعفر شعار و زین العابدین مؤتمن، تهران: نشر بنیاد.

- ۵- ----- (۱۳۷۰). مقدمه برگزیده اشعار صائب تبریزی، انتخاب و شرح جعفر شعار و زین العابدین مؤتمن، تهران: چاپ و نشر بنیاد.
- ۶- بیهقی، ابوبکر احمد بن الحسین. (۱۴۲۳). **شُعَبُ الْاِيْمَانِ**، تحقیق عبدالعلی عبدالحمید حامد، ریاض: مکتبه الرشد للنشر و التوزیع.
- ۷- ترمذی، ابوعیسی. (بی تا). **الجامع الصحیح سنن الترمذی**، تحقیق احمد محمد شاکر، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ۸- حافظ. (۱۳۸۲). **دیوان**، به تصحیح بهاء الدین خرمشاهی، تهران: انتشارات دوستان.
- ۹- حسن پور آلاشتی، حسین. (۱۳۸۴). **طرز تازه، سبک شناسی غزل سبک هندی**، تهران: انتشارات سخن.
- ۱۰- خیام، عمر. (۱۳۷۳). **رباعیات خیام**، با تصحیح، مقدمه و حواشی محمد علی فروغی و قاسم غنی، همراه با ترجمه انگلیسی فیتز جرالد، به کوشش بهاء الدین خرمشاهی، تهران: انتشارات ناهید.
- ۱۱- دارمی، ابومحمد عبدالله بن عبدالرحمن. (۱۴۰۷). **سنن الدارمی**، تحقیق فؤاز احمد، بیروت: دار الكتاب العربی.
- ۱۲- ذوالفقاری، حسن. (۱۳۸۵). **داستان های امثال**، تهران: مازیار.
- ۱۳- رازی، ابوالفتوح. (۱۴۰۸). **روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن**، مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی.
- ۱۴- الزمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمر. (۱۴۱۲). **ربیع الابرار و نصوص الاخبار**، تحقیق عبدالامیر مهنا، بیروت- لبنان: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات،
- ۱۵- سعدی. (۱۳۶۸). **بوستان**، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران: انتشارات خوارزمی.
- ۱۶- ---- (۱۳۶۸). **گلستان**، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: انتشارات صفی علیشاه.

- ۱۷- شعار، جعفر و مؤتمن، زین العابدین. (۱۳۷۰). **گزیده اشعار صائب تبریزی**، مقدمه: حسن انوری، تهران: چاپ و نشر بنیاد.
- ۱۸- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۸). **ادبیات فارسی «از عصر جامی تا روزگار ما»**، ترجمه حجت‌اله اصیل، تهران: نشر نی.
- ۱۹- شهری، جعفر. (۱۳۷۹). **قند و نمک**، تهران: انتشارات معین.
- ۲۰- صائب تبریزی. (۱۳۸۷). **دیوان**، به کوشش محمد قهرمان، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- ۲۱- ----- (بی تا). **کلیات**، مقدمه و شرح و توضیح محمد عباسی، تهران: نشر طلوع.
- ۲۲- علی (ع). (۲۰۰۸). **دیوان**، اعتنی به عبدالرحمن الطنطاوی، بیروت- لبنان: دار المعرفة.
- ۲۳- غزالی، ابو حامد، محمد. (۱۳۶۸). **احیاء العلوم**، ترجمه مؤید الدین محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیو جم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۲۴- فروزانفر، بدیع الزمان. (۱۳۸۵). **احادیث و قصص مثنوی**، ترجمه کامل و تنظیم مجدد: حسین داودی، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- ۲۵- قهرمان، محمد. (۱۳۷۳). **مجموعه رنگین گل** (گزیده اشعار صائب تبریزی)، شرح و توضیح بر اشعار صائب، تهران: نشر سخن.
- ۲۶- گرگانی، فخرالدین. (۱۳۳۷). **ویس و رامین**، به اهتمام محمد جعفر محجوب، تهران: بنگاه نشر اندیشه.
- ۲۷- مولوی، جلال الدین محمد بلخی رومی. (۱۳۸۸). **کلیات شمس تبریزی**، تهران: طلایه.
- ۲۸- ----- (۱۳۸۹). **مثنوی معنوی**، براساس نسخه نیکلسون، به تحقیق کریم زمانی، تهران: نشر امیرکبیر.
- ۲۹- نظامی گنجه‌ای. (۱۳۸۹). **کلیات نظامی**، تصحیح و شرح: وحید دستجردی، تهران: انتشارات طلایه.

مجلات:

- ۱- آقا محمدی، مسیح (۱۳۸۸). «اساس ایدئولوژیک سبک هندی»، برگردان شهروز رشید، مجموعه مقالات، به اهتمام محمد علی حسینی، تهران: نشر دنیای نو، ص ۱۱۰-۱۲۲.
- ۲- خسروان، محمد حسین (۱۳۷۸). «سعدی و صائب و فوائد خاموشی»، پژوهشنامه علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی، دانشکده ادبیات، شماره ۲۵، ص ۱۷۱-۱۸۱.
- ۳- سبزیان پور، وحید و جهانی، هدیه (۱۳۹۰). «سیمای کودکان در آینه امثال و ادب فارسی»، مجله کتاب ماه، سال پانزدهم، شماره اول، ص ۱۸-۳۲.
- ۴- ----- (۱۳۸۷). «مضامین شعر و ادب عربی در دیوان ایرج میرزا»، فصلنامه علمی و پژوهشی کاوش نامه، سال نهم، شماره ۱۷، پاییز و زمستان، ص ۱۵۴-۲۰۸.

References:

- 1-The Holy Quran
- 2-Nahjolbalagheh. (1385). Translated by Mohammad Dashti, Qom Qods Press
- 3-Amadi Abdol Al Vahd bin Abdol Mohammad, (1371), Ghororol Al-Hakam and DororAlkalm, Almajm Alfehres Lealfaz Ghoror Al-Hekam, thanks to the effort of Ali Reza Barazesh, Amir Kabir publication.
- 4-Anvari, Hasan, (1368). The Selected Introduction to Poems of SaebTabrizi, Jafar selection and explanation by Jafar Shoar Zene Al Abidine Motamen, Tehran: Bonyan publication.
- 5----- (1370). The Selected Introduction to Poems of SaebTabrizi, selection and explanation by Jafar ShoarZene Al Abidine Motamen, Tehran: Bonyad printing and publication.
- 6 - Bayhaqi, Abu Bakr Ahmad ibn Al Hussein. (1423). Shoabol Aliman Iman, research Abdolali Abdul Hamid, Riyadh: Maktebat Alroshd Lelnashr va Altozih.

- 7 - Termez, Abuissa. (no date). Aljame Alsayyh Sonan Altarmzi, research Ahmad Mohammad Shaker, Beirut: Dar ahya Altras Al Arabi.
- 8- Hafez (1382), Divan, edited by Baha Eddin Khorramshahi Tehran: published by Doostan.
- 9- Hassanpour Alashti, Hossein, (1384), new procedures, methodologies in Hindi Ghazal styles, Tehran: Sokhan publication,.
- 10- Khayyam (1373), Rubaiyat of Omar Khayyam, with corrections, preface and the margins of Mohammad Ali Foroughi and GhasemGhani, along with English translations by Fitzgerald, thanks to the effort of Baha Eddin Khorramshahi Tehran: Venus Publications,.
- 11 – Darami, Abu mohammad Abdollah bin Abdul Rahman. (1407). Sonan Aldarami , research by Foaz Ahmad, Beirut: Dar Al Alketab Alarabi.
- 12-Zolfaghari, Hasan, (1385), the story of proverbs Tehran: Maziyar.
- 13 - Razi, Abolfotoh. (1408). Roz Aljenan va Rooh Aljenan Fi Tafsir AlQuran Aljnan Mashhad: Islamic Research Foundation Astan Quds Razavi.
- 14-Alzmakhshri, Abolghasem Mahmoud Ben Omar. (1412), Rabi Al Abrar and Nosoh Alakhbar, Reaserch by Abdolamir Mohanna, Alelmi Lematboat Institute, Beirut - Lebanon.
- 15-Saadi (1368), Boostan, edited and explained by Gholamhossein Yousefi , Tehran: Kharazmi Publications.
- 16-----, (1368) Golestan, thanks to the efforts of the KhalilKhatib Rahbar, Tehran: published by AliSafi Shah.
- 17-Shoar, Jafar and Motamen, Zine El Abidine, (1370), Selected Poems of SaebTabrizi, Introduction: Hasan Anvari, Tehran: Bonyan printing and Publication.
- 18- Shafiee Kadkani, Mohammad Reza (1378), Persian literature ' from Jami era to today, "translated by Hojatollah Aseel, Tehran: Ney publication
- 19-Shahri, Jafar (1379), sugar and salt, Tehran: Moein Press.
- 20-Saeb Tabrizi, (1387), Divan, thanks to the effort of Mohammed Ghahreman, Tehran: Scientific and Cultural Publishing Company.
- 21----- (No date), General Introduction and explained by Mohammed Abbasi, Tehran: Tolou publishing.

22-Ali (PBUH), (2008), Divan, Atanybe Abdol Rahman Almastavy, Beirut - Lebanon Darol Al Marefah.

23-Ghazali, Abou Hamed, Mohammed (1368), Ehya Alolom translated by, Moaeid Eddin Mohammed al-Kharazmi, thanks to the efforts of HosseinKhadive Jam, Tehran: Scientific and Cultural Publishing Company.

24-Forouaznfar, Badi Al-Zaman (1385), Mathnawi hadiths and stories, translated and adjusted: Hossein Davoudi, Tehran: Institute of Amir Kabir Publications,.

25-Ghahreman, Mohammed, (1373), a colorful collection of flowers (Selected Poems of SaebTabrizi), comment on the lyrics Saeb, Tehran: Sokhan publication.

26-Gorgani, Fakhreddin, (1337), Vis and Ramin, thanks to the effort of Mohammed JafarMahjoub, Tehran: Andisheh publishing firm.

27-Molavi, Jalal Eddin Mohammed Balkhi Rumi (1388), General Shams Tabrizi, Tehran: Tallaie.

28----- (1389). Masnavi Ma'navi, according to Nicholson's version, Karim Zamani research, Tehran: Amirkabir publication.

29-Nezami Ganjehi, (1389), Nezamigeneral, correction and explanation: Vahid Dastjerdi, Tehran: Tallaie publishing.

Magazines:

1-Agha-Mohammadi, Masih (1388), " the base of Hindi ideology style» translated by Shahrooz Rashid, Saeb Tabriz article collections, thanks to the effort of Mohammed Ali Hosseini, First Printing publishing in the New World, Tehran, pp. 110-122

2-Khosravan, Mohammed Hossein, (1378), "Saadi and Saeb silence benefits", Journal of Humanities, Shahid Beheshti University, Faculty of literature, No. 25, pp. 171-181

3-Sabziyan Pour, Vahid and a world, Gift (1390), "Children's vision in the mirror of Persian literature," Journal Book of the Month, year XV, No. I, pp. 18-32

4 -----, (1387), "Arabic Literature themes IrajMirza's Divan ", Journal of Research and exploration letters, ninth year, No. 17, Winter 1387, 154-208.